

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب  
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ  
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت  
تا بازگشت به استقلال ملی  
سخن می‌گوید

گفت و گوی هشتم

## چرا یهودیان این سرزمین را "اسرائیل" و دیگران "فلسطین"؟

می‌نامند؟



پلشتی ها دریانوردان و جنگجویان دریای اژه در جنوب اسرائیل مستقر گردیدند

پرسش - پروفیسور نتصر، پرسش مهمی در این بخش از برنامه دارم و آن این که یهودیان این سرزمین را "ارتص ییسرائل" یعنی سرزمین اسرائیل می نامند، ولی دیگران آن را "فلسطین" خطاب می کنند. علت این تفاوت در نام گذاری این سرزمین چیست؟ پرسش دیگر آن است که این نام "فلسطین" از کجا آمده و اصولاً فلسطینی ها کی بوده اند؟

پاسخ - شما همین پرسش را در یکی از گفتارهای پیشین نیز مطرح ساختید و پیش از پاسخگویی به آن لازم بود که من بخشی از سرگذشت ملت یهود و پیشینه تاریخی آنان را به آگاهی علاقمندان برسانم. مهم بود که پیش از پاسخگویی به پرسش شما در مورد این که "فلسطین" از کجا آمده و فلسطینی ها چه مردمانی بوده اند، توضیح دهم که نام "سرزمین اسرائیل" از کجا آمده و اصولاً ریشه تاریخی این ملت از کجاست و چگونه نام "اسرائیل" را بر این سرزمین گذاشتند.

در واقع واژه اصلی "فلسطین" به صورت "پلشتیم" (פְּלִשְׁתִּים PLISHTIM) در کتاب مقدس یهود آمده است که بعدها در غرب و زبان لاتین به صورت "پالستین" یا "پالستین" PALESTINE در آمد و اعراب آن را "فلسطین" می نامند.

حالا می توانیم برای علاقمندان تعریف کنیم که این پلشتی ها از کجا آمدند و به کجا رفتند و چه شد که از صفحه روزگار محو شدند و اثری از خود باقی نگذاشتند.

پلشتی ها افرادی از گذشته باستانی بوده اند که در جزایر غرب مدیترانه که دریای اژه نامیده می شود، و از جمله در جزیره قبرس امروز و حتی در سواحل جنوب غربی ترکیه امروزی می زیستند و افرادی دریانورد بودند. این ها به سبب شغلی که داشتند و تجارت می کردند، به نقاط مختلف حول و حوش خود سفر می کردند و شماری از آنان در سواحل سرزمین اسرائیل پیاده شدند و در مکانی که امروز نوار غزه نامیده می شود و بندر اسرائیلی اشکلون در فاصله کمی از آن قرار دارد مستقر گردیدند و رو به افزایش گذاشتند.

**پرسش - بفرمائید که شما از چه تاریخ و دورانی سخن می گوئید؟**

پاسخ - سرآغاز ورود و استقرار شماری از پلشتی ها به این بخش از سرزمین اسرائیل، یعنی در بخش ساحلی دو بندر اسرائیلی امروز که اشکلون و اشدود نامیده می شود، در دوران "حکومت داوران" و پیش از پادشاهی حضرت داود بود - یعنی بیش از سه هزار سال پیش.

به مرور زمان بود که پلشتی ها آن قدر قدرت گرفتند که توانستند در صحنه جنگ، شائول را که نخستین پادشاه یهود پس از برقراری حکومت سلطنتی در میان یهودیان بود، همراه با فرزندان او به قتل برسانند.

بسیار ضروری بود که برای جلوگیری از ادامه قدرت گیری پلشتی ها به اقداماتی دست زده شود و این رسالت منتقل گردید به حضرت داود که با قتل شائول پادشاه، بر کرسی سلطنت جلوس کرد. در حاشیه بگویم که حضرت داود که دومین پادشاه یهود شد، مقتدرترین فرمانروا در تاریخ پادشاهی در این سرزمین محسوب می شود. به همین علت نیز هست که یهودیان برای حضرت داود افسانه های زیادی ساخته اند.

اولین امری که حضرت داود به آن توجه کرد و به رسیدگی آن پرداخت، آن بود که دریافت قدرت پلشتی ها دارد زیاد می شود. او متوجه این واقعیت تلخ گردید که دشمنان زیادی دور و بر یهودیان رشد کرده اند که باید در برابر آن ها هشیار و آماده رویارویی بود.

نه تنها مردمانی که پلشتیم نامیده می شدند امنیت اسرائیل آن روز را به خطر می انداختند، بلکه حکومت های همسایه سرزمین اسرائیل از قبیل آرامی ها، آشوری ها، اِدومی ها، عَمَالِقه، عَمونی ها و غیره نیز خطری بالقوه محسوب می شدند.

ولی از همه این اقوام خطرناک تر، پلشتی ها بودند. تا آن جا که تاریخ به ما نشان می دهد، دستیابی آنان به جنگ افزارهایی بوده که از آهن درست می شده است. آن ها با استفاده از آهن توانستند ارابه نظامی بسازند و جنگ افزارهای متنوعی درست کنند. آن ها مهارت ساخت این جنگ افزارها و کاربرد آهن در تولید آن را با خود از آن سوی دریا آورده بودند و این مهارت به آن ها امکان داد به تقویت نظامی خود بپردازند و یک تهدید جدی علیه حکومت اسرائیل به وجود آورند.

توجه کنیم که در آن دوران توپ و تانک امروزی وجود نداشت، و پیشرفته ترین جنگ افزارها از آهن ساخته می شد و این تکنولوژی جدیدی بود که صحنه نظامی آن دوران را به کلی دگرگون ساخته بود.

حضرت داود توانست با کیاست و سیاست و فراست و قدرت نظامی، با پلشتی ها رویارویی کند و موفق شد که بالاخره قدرت نظامی آنان را در هم شکند و آن ها را تار و مار کند.

ولی حضرت داود نه تنها توانست پلشتی ها را که بزرگترین خطر امنیتی بودند مغلوب و منکوب کند، بلکه با دیگر اقوام و گروه هایی نیز که برای این سرزمین خطرناک بودند به رویارویی پرداخت و بر آنان فائق شد.

یکی از این دشمنان، عَمَالِقه بودند که خصم سرسختی محسوب می شدند. آن ها در بخش جنوبی کشور اسرائیل زندگی می کردند. در جنوب شرق سرزمین اسرائیل قوم ادومی مستقر بودند. عَمونی ها در شرق خاک اسرائیل سکونت داشتند و آرامی ها در شمال این سرزمین زندگی می کردند. خلاصه آن که حضرت داود توانست بر همه این اقوام نامهربان غلبه کند و خطر امنیتی را برای سرزمین اسرائیل ضعیف سازد.

با قلع و قمع کردن این اقوام و تار و مار کردن آنان بود که حضرت داود توانست بزرگترین امپراتوری تاریخ یهود را برپا کند - یک امپراتوری نسبتاً بزرگ در مقیاس آن دوران، که تحت سیطره یهودیان بود و حضرت داود بود که توانست آن را برپا کند. همین هوشمندی و توان و اقتداری که حضرت داود نشان داد موجب شد که او در دیدگاه یهودیان به عنوان نماد راستین همه خوبی ها شناخته شود.

به همین خاطر بود که حضرت داود در نظر یهودیان به شخصیتی مبدل گردیده که دو چیز را در خود به صورت توأمان داشته است: یکی قدرت سپاهیگری و مملکت داری و دیگری توان معنوی و داشتن دم مسیحیائی. البته "مسیحائی" به آن معنی و مفهومی که یهودیان به آن ایمان دارند و تصور آن را می کنند. یعنی ظهور منجی عالم که یهودیان او را "ماشیح" می نامند و شیعیان او را "امام زمان" لقب داده اند و زرتشیان او را "سراوشه" خوانده اند.

منظور آن است که به باور یهودیان، "ماشیح" و یا منجی موعود که همگان در انتظار ظهور او هستند، حتما باید از سلاله حضرت داود باشد. توجه کنید که یهودیان منجی عالم را "ماشیح بن داوید" می خوانند، یعنی مسیح جهان که از خاندان و ذریت حضرت داود ظهور می کند.

در حاشیه بگویم که واژه "ماشیح" که در زبان عربی به واژه "مسیح" مبدل می شود از ریشه "مسخ شده" می آید و مفهوم این واژه آن است که در دوران قدیم هنگامی که فردی به مقامی والا منصوب می شد، و مثلاً بر کرسی سلطنت جلوس می کرد، بخشی از آئین و مراسم از این قرار بود که وی را با روغن های معطر و خوشبو "مسخ" می کردند، یعنی روغن مالی می کردند.

در آن دوران معمول بود که وقتی فردی به سلطنت گزیده می شد، یکی از بزرگان قوم و معمولاً یکی از انبیای آن دوران، آئین مسخ کردن او را انجام می داد. در این آئین، نبی می آمد و با مراسم پرشکوهی، پادشاه را با روغن های معطر شستشو می کرد. در واقع نوعی تاج گذاری به شیوه امروزی آن محسوب می شد.

**پرسش - می خواهم باز گردهم به سرگذشت "پلشتی ها" و دو سؤال مطرح کنم: نخست آن که "پلشتی ها" با فلسطینیان امروز چه ارتباطی دارند؟ دوم آن که پلشتی ها چه فرهنگ و تمدنی را در این سرزمین باقی گذاشتند؟**

پاسخ - پرسش نخست شما را من می توانم با یک کلمه پاسخ بگویم و آن "هیچ" است! آن مردمانی که با نام "پلشتیم" از آن ها سخن گفتیم، با فلسطینیان امروز هیچ ارتباطی ندارند. اصلاً و ابداً!

تکرار می کنم: آن ها با این ها هیچ گونه ارتباطی ندارند - و این را تنها من نمی گویم، بلکه این را تمام مورخین می گویند. گمان می برم که حتی خود تاریخ نویسان فلسطینی نیز تأیید می کنند که بین آن ها و پلشتی ها هیچ ارتباط و وابستگی وجود نداشته و ندارد. این واقعیتی است که نمی توان آن را تحریف کرد.

**پرسش - پس این فلسطینی ها از کجا آمده اند؟**

پاسخ - ببینید، این چیزی که بین من و شما قرار دارد که در کنار آن نشسته ایم و این گفتگو را ضبط می کنیم نامش "میز" است. من نمی توانم بگویم که نام آن چیز دیگری است! این

یک واقعیت است و من نمی توانم آن را تغییر دهم - و واقعیت در مورد ارتباط پلشتی های باستان با فلسطینی های امروز همان است که گفتم و جز آن چیزی نیست! یعنی هیچ ارتباطی بین این دو وجود ندارد و نداشته است.

ولی وقتی شما می پرسید که پس این ارتباط چگونه به وجود آمده است، باید بگویم که این یک ابداع امپریالیستی است در ایجاد وابستگی بین پلشتی های باستان و فلسطینیان امروز که امپراتوری روم باستان هنگامی که بر سرزمین اسرائیل مسلط شد آن را به وجود آورد و هدف این کار نیز پیشبرد منافع امپریالیستی رومیان در این منطقه و انکار وجود و حضور یهودیان در سرزمین باستانی آنان بود و امپراتوری روم با تغییر نام "سرزمین اسرائیل" به "فلسطین" در واقع می خواست هرگونه ذکر و اثر و نشان یهودیان و تمدن باستانی آنان در این منطقه را به فراموش خانه تاریخ بسپارد و یهودیان را ناچار سازد که از باور دینی و اعتقادات و فرهنگ خود دست بردارند و فرهنگ بت پرستانه رومیان آن دوران را بپذیرند - که امروز شما با دیدن اسرائیلی که به استقلال دوباره رسیده، در می یابید که اشغالگران رومی در رسیدن به این هدف خود سخت شکست خوردند.

**پرسش - پس، فلسطینی های امروز از کجا آمده اند؟ یادآوری می کنم که گفتید پلشتی ها از دریای ارثه و بخش شرقی دریای مدیترانه آمده بودند.**

پاسخ - همان که پیشتر گفته بودم تکرار می کنم و آن این که کسانی که برای نخستین بار، عامدانه، مغرضانه و هدفمندانه بر سرزمین اسرائیل نام "فلسطین" نهادند و آن را برای قرن ها نهادینه کردند، همانا فرمانروایان حکومت امپریالیستی و غاصب روم بودند که حدود دو هزار سال پیش بخش های بزرگی از این منطقه را اشغال کردند و از جمله سرزمین اسرائیل را به تصرف خود در آوردند، و می خواستند مردم همه این سرزمین را به فرهنگ و باور و شیوه زندگی رومیان بکشانند.

آن ها در تلاش برای آن که احساسات ملی و ناسیونالیستی و فرهنگی و دینی مردم اسرائیل را نابود کنند و خلائی به وجود آورند که شاید با فرهنگ رومیان پر شود، و برای آن که بتوانند عرق وطن پرستی را در ملت یهود بکشند، و این باورها را تا آن جا از بین ببرند که ملت یهود از آن پس دیگر نه در نیایش های خود و نه در کنیساهاى خود (معابد یهودی) و نه هر نقطه دیگری که به آن جا پای می گذارد، نامی از سرزمین اسرائیل ببرد و یادی از این خاک کند که هنوز در ذهنش جایگزین است، و به عبارتی دیگر، برای آن که هم عرق ملی گرایی و ناسیونالیسم را در یهودیان بکشند و هم میراث فرهنگی گذشته آنان را تار و مار کنند، آمدند و به صورت تصنعی اسم این سرزمین و این خاک را عوض کردند و آن را پالستینا PALESTINA نام نهادند. این نام را آن ها از اسم پلشتی ها آورده بودند که به قول خودشان از نقاطی به این خاک آمده بودند که آن نقاط بخشی از اروپای امروز است.

شاید مفهوم این سخن آن باشد که بین پلشتی ها ، که از دریای ارژ و بخشی از اروپا آمده بودند، با رومیان که از ایتالیای امروز به خاور زمین گام نهادند، نوعی علایق فرهنگی و تاریخی وجود داشته است.

رومیان نه تنها نام سرزمین اسرائیل را تحریف کردند و آن را "فلسطین" نامیدند، بلکه آن را تکه تکه ساخته و به بخش های گوناگون حکومتی تقسیم کردند. یک قسمت را "فلسطین یکم" و دیگری را "فلسطین دوم" و سومی را "فلسطین سوم" نام نهادند.

اقدام دیگر آنان که از نظریهودیان کاری زشت و پلید بود آن که متوجه شدند شهر اورشلیم تا چه اندازه برای یهودیان و پاسداری از فرهنگ و ملیتشان جنبه بود و نبود دارد. آن ها دریافته بودند که اورشلیم تا چه حد در قلب و پوست و جان یهودیان خانه گرفته و مستقر شده است. احساس کردند که چگونه اورشلیم و ملت یهود دو امری هستند که نمی توان آن ها را از هم جدا کرد.

یهودیان به هر جایی که می روند به یاد اورشلیم هستند و حتی هنگامی که سوگند می خورند به تقدس اورشلیم قسم می خورند. اورشلیم در آن هنگام نه تنها مرکز روحانی و معنوی و دینی یهودیان محسوب می شد، بلکه پایتخت اداری مملکت آنان نیز بود.

بنابراین، از آن جا که اورشلیم علاوه بر پایتخت سیاسی، مرکز دینی و مقدس یهودیان نیز محسوب می شد و بیت المقدس یهود بود، پس رومی ها آمدند و حتی اسم شهر اورشلیم را نیز عوض کردند و از آن پس آن را ILIA CAPITULINA نام نهادند، که مفهومش "شهر اسیر شده" می باشد.

این نامی مستهجن و دور از ذهن بود که دل هر یهودی را می آزد. ولی رومی ها می خواستند با این رفتارها کاری کنند که یهودیان در نسل های بعد اصلا شهر اورشلیم و قداست آن و مکان دینی خویش و بیت المقدس یهود را کاملا به دست فراموشی بسپارند.

این امپراتوری روم بود، با آن چه که درباره اش گفتیم، که آمد و نام سرزمین اسرائیل را تحریف کرد و آن را "پالستینا" نامید تا ظاهرا با یهودیان و یهودیت هیچ ارتباطی نداشته باشد. این نام به زبان های مختلف اروپائی با تغییرات جزئی تلفظ می شود.

در دوران عمر بن الخطاب که بیابانگردان جزیره العرب توانستند سرزمین اسرائیل را به تصرف خود در آورند، به دنبال این اشغال، تعداد زیادی از اعراب از نقاط مختلف به این سرزمین مهاجرت کردند و در برخی از روستاها و شهرک های این سرزمین سکنی گزیدند.

در دوران اعراب، بر این سرزمین اسامی مختلفی نهاده شد: مدت زمانی آن را بخشی از "بلاد شام" (سوریه بزرگ) می دانستند. وقتی به فردی می گفتند "شامی"، شاید منظورشان آن بود که او از اورشلیم آمده است.



ملتی نیز اعراب مسلمانی که در اورشلیم به دنیا می آمدند، نام "المقدسی" بر آنان نهاده می شد. به عنوان مثال، یکی از جغرافیا دانان بسیار مشهور عرب، نامش مقدسی است و افراد بسیار دیگری نیز وجود داشتند که این نام را بر آن ها نهاده بودند که مفهوم این نام "اورشلیمی" یعنی اهل اورشلیم است.

بعدها در دوره ای که به قرون معاصر نزدیک تر است، و ما شاید در گفتارهای بعدی چند مبحث را به آن اختصاص دهیم و در این باره به صورت گسترده تری سخن بگوئیم، یعنی در دوره ای که جنبش تجدید حیات ملی یهودیان با نام "صیونیسم" آغاز شد و نخستین معتقدان یهودی این جنبش به سرزمین پدری بازگشتند و به آبادانی آن پرداختند، یک رشته درگیری ها و مخالفت هائی از جانب اعراب نسبت به آنان بیان شد که به تدریج در خود این عده نیز نوعی گرایش های ناسیونالیستی به وجود آورد و آن ها شروع کردند خود را "فلسطینی" بنامند که هم از اعراب دیگر متمایز باشند و هم وزنه ای در مقابل صیونیسم یهودیان به وجود آورده باشند.

من درباره جنبش صونیسم، که اعراب و رژیم ایران آن را "صهیونیسم" می نامند، و اندیشه و افکار و هدف های آن در گفت و گوهای بعدی به تفصیل سخن خواهم گفت، ولی در این جا به اختصار بگویم که این نهضت که همانا جنبش ملی گرائی یهودیان است، در اواخر قرن نوزدهم در اروپا رشد کرد و هدفش آن بود که یهودیان نیز مانند هر ملتی دیگری از وطن مستقل خویش برخوردار باشند، و کوشید موجباتی فراهم آورد که یهودیان به تدریج به سرزمین پدری خود باز گردند و این دستمایه ای شد برای برخی اعراب در این سرزمین که احساس فلسطینی بودن را در مردمان عرب کاشتند و به تقویت آن پرداختند.

از آن هنگام بود که موضوع "فلسطین" در این منطقه علم شد.

پرسش - و در پایان این گفت و شنود، می خواهم دوباره بپرسم و شما یادآوری بفرمائید که در چه تاریخی امپراتوری روم سرزمین اسرائیل را اشغال کرد و نام آن را به "پالستینا" تغییر داد؟

پاسخ - به طور تقریب و برای آن که در ذهن شنوندگان باقی بماند، در حدود دو هزار سال پیش.

پرسش - سپاسگذاریم پروفیسور نتصر از این توضیحات تاریخی مهمی که دادید. ولی یک پرسش هنوز بی پاسخ مانده و آن این که افرادی که در دوران باستان "پلشتی ها" نامیده می شدند، چه فرهنگ و تمدنی در این سرزمین از خود باقی گذاشتند؟

پاسخ - با کمال میل، تا گفت و گوی بعدی!